جلسه 53- 1295

**سه‌شنبه - 24/01/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به روایت خصال بود که از قاسم بن یحیی از جدش حسن بن راشد نقل کرد که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه.

که عرض کردیم صدوق یک زیارتی را که راجع به امام حسین علیه السلام است نقل می کند که از طریق حسن بن راشد هست و در مشیخه فقیه هم گفته است که وما کان فیه عن الحسن بن راشد فقد رویته عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد، راجع به این زیارت صدوق دارد که اصح الزیارات عندی من طریق الروایة، که برخی مثل مرحوم آقای خوئی آن را دلیل بر اعتبار قاسم بن یحیی و حسن بن راشد قرار داده اند، که ما ولو متمایل بودیم به این وجه ولی چون خالی از اشکال نبود نتوانستیم جازم بشویم.

راحع به دلالت این روایت دو مناقشه شده است، که طبق این دو ناقشه گفته اند که ظاهر این روایت قاعده یقین هست و نه استصحاب:

مناقشه اول: در کلام مرحوم شیخ است: فرموده ظاهر من کان علی یقین فشک سبق تحقق یقین است بر زمان تحقق شک، در حالی که در استصحاب معتبر نیست سبق زمان یقین بر زمان شک، این قاعده یقین هست که همیشه اول ما یقین پیدا می کنیم به حدوث یک شئ و بعد شک ساری می کنیم که آیا یقین سابقمان مطابق واقع بود یا نه، اما در استصحاب همچنین شرطی نیست که یقین قبل از زمان شک حاصل بشود، ممکن است همزمان ما یقین پیدا کنیم به حدوث یک شئ و شک در بقاء آن پیدا کنیم، وگاهی هم اصلا یقین به حدوث متأخر است از شک در بقاء، ما ابتدا شک کردیم در عدالت زید حدوثا و بقاءا، بعد طبق قرائنی یقین پیدا کردیم که در گذشته زید عادل بوده است، یقین به حدوث متأخر از شک در بقاء حاصل شد، و این در استصحاب مشکلی ایجاد نمی کند.

این مناقشه اولی هست که این مقدار از مناقشه کافی نیست برای اینکه از این روایت استظهار قاعده یقین بشود، چون ممکن است کسی بگوید این روایت مفادش استصحاب است جزما او احتمالا، منتهی اغلب موارد استصحاب را که یقین به حدوث سابق است بر زمان شک در بقاء شامل می شود، این مواردی که زمان یقین به حدوث سابق بر زمان شک در بقاء نبود را شامل نشود، مهم نیست.

ولذا مرحوم شیخ در رسائل توجه به این نکته داشته است، لذا در تتمیم مناقشه اولی فرموده است که ظاهر من کان علی یقین فشک وحدت متعلق یقین و شک است من جمیع الجهات حتی از حیث زمان، با این بیان مناقشه اولی را تتمیم کرده است، فرموده ظاهر من کان علی یقین فشک بلکه صریح آن سبق زمان حصول یقین است بر زمان حصول شک، وظاهر این است که متعلق یقین و شک واحد هست من جمیع الجهات، واین در موارد قاعده یقین است که متعلق شک همان حدوث است که متعلق یقین بود، در حالی که در استصحاب متعلق شک بقاء هست و متعلق یقین حدوث است، متعلق یقین وشک در استصحاب واحد من جمیع الجهات نیست.

مناقشه دوم: این است که گفته می شود که ظاهر من کان علی یقین فشک این است که حدوث شک بعد از زوال و بعد از وفات یقین هست.

برخلاف مناقشه اولی که دنبال این بود که استظهار کند که زمان حدوث شک بعد از ولادت یقین هست ولی ممکن است بقاءا با هم موجود باشند، ولذا نیاز پیدا کرد به تتمیم در مناقشه اولی به ادعای ظهور من کان علی یقین فشک در وحدت متعلق یقین و شک من جمیع الجهات، اما مناقشه ثانیه می گوید ظاهر من کان علی یقین فشک این است که شک موقعی موجود می شود که یقین وفات کرده و زائل شده باشد، واین در هیچ مورد از موارد استصحاب نیست بلکه فقط در موارد قاعده یقین است، من کان علی یقین فشک چون دو وصف متضاد را بیان کردند وبا فاء ترتیب اول گفتند من کان علی یقین بعد گفتند فشک، مثل من کان مریضا فسلم، من کان عادلا ففسق، دو وصف متضاد را با فاء تفریع و ترتیب به همدیگر عطف بکنند این ظاهر در این است که طرو این وصف جدید بعد از زوال وصف قدیم هست، من کان علی یقین فشک طروّ شک بعد از زوال وصف یقین هست، واین جز در قاعده یقین در جای دیگری مورد ندارد، هیچ موردی نداریم در استصحاب که شک در بقاء بعد از زوال یقین به حدوث بوجود بیاید.

{سؤال وجواب: در این مناقشه ثانیه نیازی به استظهار وحدت متعلق یقین و شک من جمیع الجهات حتی من حیث الزمان نیست، ظهور من کان علی یقین فشک در این است که شک ضد یقین است زمانی حادث می شود که یقین از بین برود، وخود همین ظهور نفی استصحاب می کند}.

راجع به مناقشه اول جواب هایی مطرح شده است:

جواب اول: ما عن محقق العراقی، فرموده فاء ظهور در ترتب زمانی ندارد بلکه با ترتب رتبی و سبق رتبی هم می سازد، حرّکت یدی فتحرک المفتاح، این سبق زمانی ندارد بلکه سبق رتبی است، ترتب حرکت مفتاح بر حرکت ید ترتب رتبی است نه ترتب زمانی، علت و معلول در آن واحد موجود هستند سبق زمانی ندارد، لذا من کان علی یقین فشک ظهور در سبق زمانی ندارد، بلکه می گیرد مواردی را که انسان همزمان یقین به حدوث پیدا کند و شک در بقاء ولی این شک در بقاء تأخر رتبی دارد از یقین به حدوث، ولذا من کان علی یقین فشک شامل موارد تقارن حصول یقین و شک هم می شود.

اقول: اولا: در این فرمایش غفلت شده از آن مدعای دوم مرحوم شیخ، مدعای دوم مرحوم شیخ در مناقشه اولی این بود که می گفت ظاهر من کان علی یقین فشک وحدت متعلق یقین و شک است من جمیع الجهات حتی من حیث الزمان، واین مورد غفلت واقع شده است.

ثانیا: مگر شک در بقاء معلول یقین به حدوث هست تا بگوئید کافی است در فاء که ما قبلش سبق رتبی داشته باشد نسبت به ما بعدش و سبق زمانی لازم نیست، مگر علت شک در بقاء یقین به حدوث است؟ سبق رتبی مطرح نیست بین یقین به حدوث وشک در بقاء، وظاهر من کان علی یقین فشک این سبق زمانی یقین هست بر شک بلااشکال.

بله نسبت به من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه آن فلیمض علی یقینه حکم است، حکم تأخر رتبی دارد از موضوعش، بحث در فاء فشک هست نه فاء فلیمض علی یقینه، بحث در این است که من کان علی یقین فشک فاء در فشک ظهور دارد در تأخر زمانی شک نسبت به یقین، این انصافا قابل انکار نیست، واین فرمایش محقق عراقی ناتمام است.

جواب دوم از مناقشه اولی: این است که گفته می شود که درست است اغلب موارد استصحاب را اگر ما در نظر نگیریم بلکه موارد نادر استصحاب را در نظر بگیریم می شود زمان یقین و زمان شک مقارن باشد، امروز من یقین پیدا کردم به حدوث عدالت زید در گذشته وشک در بقاء آن پیدا کردم، اما در غالب موارد استصحاب سبق زمانی دارد یقین، اغلب موارد استصحاب اینطور است که یقین به حدوث حاصل می شود قبل از شک در بقاء.

واینکه این من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه اگر بخواهد مفادش استصحاب باشد مواردی هست در استصحاب که زمان یقین مقارن هست با زمان شک و شامل این موارد نمی شود، خوب جواب این است که نشود، اینکه دلیل نمی شود که ما بگوئیم پس مراد از من کان علی یقین فشک قاعده یقین است، چون اگر مراد استصحاب باشد بعضی از موارد استصحاب هست که زمان یقین وشک مقارن است وشامل آن نمی شود، خوب این عبارت شامل آن نشود چه می شود.

پس مهم آن ادعای دوم است که گفتید ظاهر من کان علی یقین فشک وحدت متعلق یقین و شک هست من جمیع الجهات حتی من حیث الزمان، آن ادعای دوم مهم است، پس ادعای اول که ظاهر من کان علی یقین فشک سبق زمان یقین است بر زمان شک این هیچ تأثیری در نتیجه گیری شما ندارد.

{سؤال وجواب: مگر خطاب باید همه موارد ثبوت یک قاعده را بگیرد، ممکن است غالب موارد قاعده استصحاب را با همین من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه بیان کند، بله قاعده یقین اگر مراد باشد تمام موارد آن را می گیرد اما اگر مراد قاعده استصحاب باشد اغلب موارد آن را می گیرد، اینکه دلیل نمی شود که بگوئیم مراد قاعده یقین است نه استصحاب}.

پس تنها در مناقشه اولی باید تمرکز کنید روی ادعای دوم، که گفتید ظاهر من کان علی یقین فشک وحدت متعلق یقین وشک است من جمیع الجهات حتی من حیث الزمان، در حالی که این در استصحاب نیست، در استصحاب متعلق شک بقاء الشئ است متعلق یقین حدوث الشئ است، تنها نکته تان این است.

و این نکته وقتی باطل بشود و ادعا بکنیم که هیچ ظهوری ندارد من کان علی یقین فشک در وحدت متعلق یقین وشک حتی من حیث الزمان، دیگر این مناقشه اولی ابطال می شود، وانصافا من کان علی یقین فشک ظهور ندارد در وحدت متعلق یقین و شک من حیث الزمان، چون در استصحاب هم متعارف این است که لحاظ نمی کنند حیث حدوث و بقاء را، ولذا در صحیحه ثانیه زراره امام علیه السلام فرمود: انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت و لیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، لحاظ نشد حیث حدوث و بقاء بلکه لحاظ شد ذات شئ و این لحاظ عرفی است.

اینکه ما بیائیم بگوئیم چون ظهور من کان علی یقین فشک در وحدت متعلق یقین وشک است حتی من حیث الزمان پس ظاهر این روایت قاعده یقین است دون الاستصحاب، این درست نیست، هیچ ظهوری ندارد من کان علی یقین فشک در وحدت متعلق یقین و شک من حیث الزمان، چون این تعبیر در استصحاب هم عرفی است.

بلکه عرض کرده ایم سابقا برخی از بزرگان مثل محقق اصفهانی و من تبعه می گویند برای صدق نقض یقین به شک در استصحاب چاره ای نداریم جز اینکه حیث حدوث و بقاء را در متیقن و مشکوک الغاء کنیم، والا می شود دو چیز: یقین به حدوث وشک در بقاء، صدق نمی کند نقض یقین به شک.

البته ما این را نپذیرفتیم، گفتیم صدق عرفی نقض یقین به شک با لحاظ حیث حدوث و بقاء هم ممکن است، نقض عملی نکن یقین به حدوث طهارت را با شک در بقاء طهارت، اما اصل این مدعا که عرفی هست عدم لحاظ حیث حدوث و بقاء در استصحاب این منشأ می شود که این ادعا در مناقشه اولی تمام نشود.

فوقش نتیجه این مناقشه اولی این است که بگوئید اختصاص ندارد من کان علی یقین فشک به استصحاب، بلکه می تواند مراد قاعده یقین باشد و می تواند مراد استصحاب باشد، و این می شود اجمال در این روایت، اما اینکه مرحوم شیخ در مناقشه اولی می خواهند استظهار کنند قاعده یقین را، این درست نیست، غایة الامر این است که کسی بگوید این من کان علی یقین فشک هم با قاعده یقین می سازد فی جمیع مواردها و هم با استصحاب می سازد فی اغلب مواردها، ولذا مجمل می شود، واذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال، که آنوقت باید این بحث را مطرح کنیم که آیا صلاحیت این روایت برای شمول قاعده یقین و استصحاب معا این موجب اجمال می شود یا نه موجب اطلاق می شود، بگوئیم اطلاق دارد این روایت، من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه سواءا کان الشک ساریا او طاریا، که این بحث را باید در پایان بحث از این روایت دنبال کنیم.

ان قلت: اگر من کان علی یقین فشک مراد از آن استصحاب باشد یا بالخصوص یا بالاطلاق بله این همه موارد استصحاب را نمی گیرد، واینکه ما بگوئیم چون ما از خارج فهمیده ایم که استصحاب اختصاص به سبق زمان یقین بر زمان شک ندارد، بلکه شامل موارد تقارن حصول یقین و شک می شود، بلکه شامل موارد تأخر زمان حصول یقین به حدوث بر زمان شک در بقاء می شود، بگوئید این را ما چون از خارج فهمیده ایم که استصحاب عام است با لسان من کان علی یقین فشک نمی سازد، چون ظاهر این لسان این است که همین لسان در موضوع جعل اخذ شده است، اصالة التطابق بین مقام اثبات وثبوت می گوید در مقام ثبوت جعل هم همین خطاب اخذ شده است، در حالی که با توجه به اینکه می دانیم استصحاب اختصاص به موارد سبق زمان یقین بر زمان شک ندارد پس باید بگوئیم که در موضوع استصحاب ثبوتا سبق الیقین علی الشک اخذ نشده است و این خلاف اصالة التطابق بین مقام اثبات و مقام ثبوت است.

قلت: اولا: همچو اصالة التطابقی ما قبول نداریم که شارع نتواند در خطابش موضوع غالب را بیان کند، و ربائبکم اللاتی فی حجورکم، موضوع همراه با قید غالب را بیان کرده، با اینکه ثبوتا این قید هیچ نقشی در حکم واقعی ندارد، این هیچ خلاف ظاهر نیست مخصوصا در مواردی که قید قید غالب است.

بنده عرض نمی کنم که چون قید قید غالب است پس می شود اطلاق گیری کرد، بنده عرض نمی کنم که اگر مراد از من کان علی یقین فشک استصحاب باشد که سبق الیقین علی الشک قید غالب است، چون در غالب موارد استصحاب اول ما یقین به حدوث پیدا می کنیم بعد شک در بقاء، وچون قید غالب است مانع از تمسک به اطلاق این خطاب نسبت به موارد تقارن زمان یقین به حدوث با شک در بقاء نمی شود، بنده همچنین ادعایی نمی کنم، قید غالب مفهوم ندارد، نه اینکه مانع از اطلاق خود این خطاب نمی شود، نخیر من کان علی یقین فشک اطلاق ندارد نسبت به موردی که در استصحاب یقین به حوث وشک در بقاء همزمان حاصل بشود، ولکن عرض من این است که قید غالب ظهور ندارد که در موضوع جعل ثبوتا اخذ شده است، وما برای تعمیم استصحاب به آن مواردی که زمان یقین و زمان شک همزمان و مقارن حاصل بشود راه های دیگری داریم برای تعمیم:

یکی اینکه به ارتکاز عدم الفصل تمسک کنیم، حالا یا ارتکاز عقلاء یا ارتکاز متشرعه که فرقی نیست بین موارد استصحاب، اگر استصحاب جاری است فرقی بین این موارد نمی کند، فرق بین این موارد که سبق الیقین علی الشک باشد یا تقارن الیقین و الشک باشد خلاف مرتکز عرف است یا خلاف مرتکز فقهاء و متشرعه است.

ویا به ذیل این حدیث اربعمأة می توانیم تمسک کنیم که فان الشک لاینقض الیقین، یا فان الشک لایدفع الیقین، که این تعلیل معمم هست شامل موارد تقارن زمان یقین به حدوث با زمان شک در بقاء هم می شود[[1]](#footnote-1).

هم پس ما خلاصه عرض مان این است که در مناقشه اولی این مطلب را که بگوئیم ظاهر این روایت سبق زمان یقین بر زمان شک است، و در استصحاب رکن نیست سبق زمان یقین بر زمان شک، رکن استصحاب سبق زمان متیقن است بر زمان مشکوک، این مناقشه تمام نیست، وباید محور مناقشه اولی همان نکته باشد که در ذیل کلام مرحوم شیخ آمد که ظهور این خطاب در وحدت متعلق یقین و شک است من جمیع الجهات حتی من حیث الزمان، که این ادعا هم درست نبود.

جواب سوم: من المحقق نائینی، ایشان جوابی داده از این مناقشه اولی که بزرگانی مثل آقای خوئی ومرحوم استاد وآقای سیستانی هم پذیرفته اند، محقق نائینی فرموده ظهوری داریم در این روایت که عرفا مقدم هست بر آن ظهور من کان علی یقین فشک در سبق زمان حصول یقین بر زمان حصول شک، وآن ظهور این است که امام فرمود فلیمض علی یقینه، فلیمض علی یقینه ظاهرش این است که الآن یقین داری بالفعل، پس مضی عملی بکن بر آن، مثل اکرم العالم، ظاهر اکرم العالم این است که الآن عالم هست او را اکرام کن، نه اینکه کسی که دیروز عالم بود امروز بیماری نسیان گرفته است او را اکرام کنید، این خلاف ظاهر است، فلیمض علی یقینه یعنی الآن یقین هست و مضیّ عملی بکن بر آن یقین، واین در مورد استصحاب است، در مورد قاعده یقین یقین زائل شد، ولذا این روایت به قرینه فلیمض علی یقینه ظهور پیدا می کند در استصحاب.

اقول: به نظر ما این جواب ناتمام است، ما قبلا عرض کرده ایم که ظاهر فلیمض علی یقینه همان یقینی است که در موضوع فرض شد که گفت من کان علی یقین، واگر ظهور من کان علی یقینٍ یقین سابق باشد که هست خوب فلیمض علی یقینه هم می شود فلیمض علی یقینه السابق، مثل اینکه اگر گفته بشود اذا اکرمک زید فلا تنس اکرامه و ان اساء الیک، آیا یعنی الآن اکرام فعلی دارد؟ این خلف فرض است، این یعنی فلا تنس اکرامه السابق، بالاخره من در گذشته در همین روایت من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه در موطن خودش یقین داشتم به حدوث یک شیئی در مورد قاعد یقین، الآن زائل شد یقین به حدوث ولی در موطن خودش یقین به حدوث بود، کنت علی یقین بحدوث شئ ثم شککت فیه بعد شک کردم در همان متیقن و در همان حدوث، فلیمض علی یقینه، چه ظهوری دارد فلیمض علی یقینه در یقین در مورد استصحاب.

اصلا این نکته را عرض می کنیم که فرض این است که عرف در استصحاب هم حیث یقین به حدوث را لحاظ نمی کند بلکه یقین به ذات شئ را لحاظ می کند، ولذا در مورد استصحاب هم عرفا یقین از بین رفت، انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، در استصحاب هم عرف می گوید من دیگر یقین ندارم به طهارت، قبلا یقین داشتم به طهارت خودم، صحیحه ثانیه زراره هم همین را گفت، پس اگر استصحاب هم باشد یقین بالفعل نیست، بلکه یقین سابق است و امام می فرماید فلیمض علی یقینه، پس این هیچ قرینه نمی شود بر اینکه مراد از این روایت استصحاب است و نه قاعده یقین.

جواب چهارم: ما فی منتقی الاصول: فرموده ما قبول داریم که فلیمض علی یقینه ظهور ندارد در یقین بالفعل، بلکه همان یقینی که در من کان علی یقینه فرض شد می گوید فلیمض علی ذلک الیقین، وفرقی بین قاعده یقین و استصحاب در این جهت نیست، ولکن در قاعده یقین نقض الیقین بالشک صادق نیست، چون یقین منتقض و زائل شد، اصلا آثار یقین دیگر باقی نیست، یقین به حدوث بود و از بین رفت، معنا ندارد در مورد قاعده یقین بگوئیم لاتنقض الیقین بالشک، این در مورد استصحاب است که یقین به حدوث هست می گویند لاتنقضه بالشک.

اقول: ما واقعش نفهمیدیم که فرق بیان ایشان با بیان محقق نائینی چیست که در منتقی پذیرفت بیان محقق نائینی درست نیست؟ فرق بین این دو بیان چیست؟ چه فرق است بین فلیمض علی یقینه که شامل یقین سابق می شود ولو در قاعده یقین، و بین الشک لاینقض الیقین که شامل یقین سابق نمی شود؟ خوب این مراد نقض عملی است دیگر، نقض عملی که شد یقین در موارد استصحاب، پس این نقض عملی است، یعنی آن یقین را که یقین سابق بود نقض عملی نکن به شک لاحق.

ولذا در روایات استصحاب می گوید ولکن انقضه بیقین آخر، خوب یقین آخر بیاید که مسلّم یقین اول منتقض می شود، پس مراد نقض عملی است، نقض حقیقی که بحثی در او نیست، لاتنقض الیقین بالشک یعنی نقض عملی نکن یقین را با شک، خوب این یعنی همان یقین سابق را ابقاء عملی بکن، چه فرق می کند قاعده یقین با استصحاب در این جمله، فلا یتم هذا الجواب ایضا.

جواب پنجم: ما فی البحوث، و هی احسن الاجوبه ولی در عین حال این هم تمام نیست، فرموده اند که: من کان علی یقین فشک عرف زمان متیقن را اضافه می کند به زمان یقین، وزمان مشکوک را اضافه می کند به زمان شک، ولذا اگر شما بگوئید دیروز یقین داشتم به طهارتِ این اناء، عرف اصلا استظهار می کند که متیقن شما طهارت این اناء در دیروز هست، لازم نیست بگوئید دیروز یقین داشتم به طهارت این اناء در دیروز، نه، همینکه بگوئید دیروز یقین داشتم به طهارت این اناء استظهار عرف این است که زمان متیقن هم همان زمان یقین است، اگر هم بگوئید امروز شک دارم در طهارت این اناء، استظهار عرف این است که مشکوک طهارت اناء امروز هست، لازم نیست بگوئید امروز شک دارم در طهارت اناء فی هذا الیوم، عرف زمان متیقن را بر می دارد اضافه می کند به زمان یقین و زمان مشکوک را بر می دارد اضافه می کند به زمان شک، و استظهار این است که وقتی گفتید دیروز یقین داشتم در طهارت این اناء متیقن طهارت اناء دیروز است، امروز شک دارم در طهارت این اناء مشکوک می شود طهارت اناء در امروز، پس بپذیرید که اگر گفتند من کان علی یقین کسی که در گذشته یقین داشت به یک شیئی یعنی شئ در گذشته، و وقتی که می گویند فشک یعنی و در زمان لاحق شک کرد در آن، خوب متعلقِ شک و مشکوک هم می شود زمان لاحق، کسی که قبلا یقین داشت به طهارت این اناء والآن شک کرده است در طهارت این اناء فلیمض علی یقینه، ظاهر روایت این است دیگر، و این ظهور در استصحاب دارد، کسی که قبلا یقین داشت به طهارت این اناء، این ظاهرش این است که متیقنش طهارت قبلی این اناء است، وبعدا شک کرد در طهارت این اناء ظاهرش این است که مشکوک طهارت بعدی این اناء است، واین می شود استصحاب، والا در قاعده یقین که مشکوک همان حدوث است، ولذا ایشان گفته ظهور این روایت استصحاب است نه قاعده یقین.

اقول: به نظر ما این بیان هم تمام نیست، بله اگر زمان را به نحو معنای اسمی مطرح کنند، من دیروز یقین داشتم به طهارت این اناء، امروز شک دارم در طهارت این اناء، بله ما قبول داریم که این ظهورش در این استکه زمان متیقن دیروز بود زمان مشکوک امروز است، اختلاف زمان متیقن و مشکوک نتیجه اش استصحاب می شود.

ولی عبارت من کان علی یقین فشک را شما حساب کنید، اولا: من کان علی یقین که یعنی من کان علی یقین من شئ این شئ امور دفعیه را هم می گیرد، اموری که استمرار ندارند مثل خود حدوث، مثل بطلان وضوء، من کان علی یقین من شئ، ولادت زید، بطلان وضوء، اینها که استمرار ندارند، واقعا این خطاب عام بگوید هر کس یقین داشت به چیزی سپس در آن شک کرد آیا این هم ظهور دارد در استصحاب؟ هذا اول الکلام، زمان به نحو معنای اسمی لحاظ نشده است در آن، وموضوع هم عام است شامل موارد دفعیه هم می شود، این دو را کنار هم بگذارید انصافا در این جمله هیچ احساس نمی کنیم این ظهور دارد در خصوص استصحاب دون قاعدة الیقین، در قاعده یقین هم صدق می کند، آقا من یقین داشتم به ولادت زید سپس شک کردم آیا صدق نمی کند کنت علی یقین من شئ فشککت، صدق می کند دیگر، فلایتم هذا الجواب ایضا.

اما جواب صاحب کفایه را فردا عرض می کنم انشاء الله.

1. - ثانیا: برفرض قید غالب ظهور داشته باشد که جعل رفته روی سبق الیقین علی الشک، اما شما با قرینه منفصله بخواهید تعمیم بدهید خوب تعیمیم ندهید، بگوئید دو تا جعل است، یک جعل در موارد سبق الیقین علی الشک و یک جعل در آن موارد نادره اگر باشد. [↑](#footnote-ref-1)